

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و نهم





خانم حدّاد از کرج



به نام خداوند بخشنده مهربان

با سلام خدمت استاد عزیز و گنج حضوری‌های جان

دیوان شمس، غزل ۱۵۰۲ - ابیات ۱۱، ۱۲ و ۱۳ - از برنامه ۹۳۴

چه اُستادان که من شه‌مات کردم

چه شاگردان که من اُستاد کردم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۰۲

در این بیت جناب مولانا می‌فرماید که: اگر کسی بخواهد در مقابل خداوند توسط دانسته‌هایش قد علم کند و خود را دانای مطلق بداند، خداوند او را مات می‌کند. کسانی که این‌گونه رفتار کنند و فضا را در هر لحظه ببندند، از رحمت خداوند محروم خواهند شد.

اما کسانی که در مقابل هر اتفاقی در هر لحظه فضاگشا بوده، می‌توانند هر لحظه رحمت خداوند را حس و لمس کنند و لحظه به لحظه شادی، عشق، لطافت، زیبایی، آرامش، ثبات و یقین و بو و عطر خداوند را حس و لمس و درک کنند.

چنین شاگردانی هستند که از رحمت و لطف کامل خداوند سیراب خواهند شد و می‌توانند در این لحظه و در این دنیا بهشت را تجربه کنند و پیرامون زندگی خودشان بهشتی را بیافرینند. می‌توانند با دلی گشاده، که حتی اگر تنها باشند شاد و بی‌غم و موفق زندگی کنند و در اوج سختی و فقر و نداری و یا حتی تنهایی، آرامش داشته باشند و ثبات و شادی را هم به خود و هم به باشنده‌های جهان بدهند و در هر کاری در آرامش و سکوت، دست خداوند را که گره از کارشان و راهشان برمی‌دارد ببینند و هر لحظه توسط خداوند مانند فردی آگاه و دانا و بینا لحظاتشان را سپری کنند.

بسا شیران که غُریدند بر ما
 چو روبه عاجز و منقاد کردم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۰۲

-منقاد: مطیع، فرمانبردار

تابه حال بسیار شیران من ذهنی بر خداوند غُریده‌اند و هر لحظه فضا‌بندی کرده‌اند، هر لحظه ستیزه کرده‌اند و هر لحظه گفته‌اند که می‌دانیم و می‌توانیم، ولی در عمل همانند روباه ترسوی ذهنی، که هر لحظه را از ما می‌دزدد رفتار کرده‌اند، که فقط در حالت ضرر به خود و دیگران بوده‌اند. چون من ذهنی جز خرابی و ظلم و ستم و دوست نداشتن چیز دیگری را بلد نیست. حتی خودش را هم دوست ندارد و در حق خودش هم رحم و لطف ندارد و صادق نیست. ما وقتی دروغ می‌گوییم، غیبت می‌کنیم، حرف بدی می‌زنیم، ستمی می‌کنیم، کسی را قضاوت می‌کنیم، اول به خودمان داریم ظلم و ستم و ناحقی می‌کنیم و دروغ می‌گوییم و مانند روباه با خودمان هم روراست و راستگو نیستیم که کدام طرفی هستیم. چون به خوبی، خوبی و بدی را تشخیص می‌دهیم، ضرر و آسیب را می‌شناسیم. ولی باز هم با وجود این آگاهی‌ها و شناخت‌ها متأسفانه به خود ضرر و آسیب، اضطراب و پریشانی و غیره را تزریق می‌کنیم و این همان نادانی و احمقی من ذهنی است.

خَمْشِ كُنْ، اَنكهِ او از صُلبِ عشق است
بَسَسَتْش اَيْنكهِ من ارشادِ گُردم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۰۲

-صُلبِ: استخوان‌های پشت

ای انسان! خاموش باش. سکوت را تجربه کن، تا بینا و شنوا شوی، تا بتوانی فضاگشایی را تجربه کنی و بتوانی عشق را بشناسی و تجربه کنی و بفهمی که از درون است که هدایت خداوند برای تو کافی ست. اوست که می‌تواند ما را ارشاد و بیدار کند. هدف او فقط هدایت ماست. پس بپذیر و هر لحظه بگو که من می‌خواهم شاگرد تو باشم. می‌خواهم از جنس تو هر لحظه باقی بمانم و ارشاد تو برای من بس است. برای همین هر لحظه را در حال فضاگشایی باش، که با این کار تو وارد دریای تسلیم و رضا و سکوت و آرامش و صبر و پذیرش خواهی شد. آن موقع است که می‌توانی به مرحله ارشاد و فهم اینکه ما از او و از ذات او هستیم برسیم و می‌توانیم مشاهده‌گر اصلمان و خداییمان شویم و سلام خداوند را هر لحظه با جان و دل بشنویم و شاد بمانیم.

-دیوان شمس غزل ۱۵۰۲، ابیات ۱۴، ۱۵ و ۱۶ از برنامه ۹۳۴

«قرآن کریم، سوره طارق، (۸۶) آیات ۵، ۶ و ۷»

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ. خُلِقَ مِنْ مَّا دَافِقٍ. يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ.»

«پس آدمی بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟ از آبی جهنده آفریده شده است، که از میان پشت و سینه بیرون می‌آید.»

ولیک آن را که طوفان بلا بُرد
فرو شد، گرچه من فریاد کردم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۰۲

انسان‌های فضاگشا و عاشق هر لحظه مورد لطف و عنایت خداوند قرار می‌گیرند و خداوند برای آن‌ها کافی ست.
آن‌ها خوب می‌دانند که باید قدردان این لحظه باشند و هر لحظه فضاگشا.

اما انسان‌هایی که هر لحظه فضا‌بندی می‌کنند و قدرشناس هستند برای این همه برکات، چنین انسان‌هایی از رحمت مطلق حق محروم می‌مانند و هر لحظه در طوفانی از همانیدگی‌ها هستند که سر آن‌ها به هر علتی خواهد شکست و دلشان خون خواهد شد و طوفان آن‌ها را با خود خواهد برد.

تا زمانی که در این حالت هستند آسیب می‌بینند، اما زمانی که انتخاب آن‌ها فضاگشایی و تسلیم شود و در عمل آن را عملی کنند، مورد لطف و مرحمت حق قرار خواهند گرفت و آن طوفان بلا تبدیل به نسیمی بهاری شده و درخت حضور آن‌ها شکوفا خواهد شد.

مگر از قعر طوفانش برآرم
چنانکه نیست را ایجاد کردم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۰۲

با نرفتن به من ذهنی و نبستن فضای درون می توانیم از این طوفان بلا رهایی یابیم. چنانکه هر لحظه خداوند به ما می گوید که: ای بنده من، من تو را از نیستی به وجود آوردم، تو را از عدم ایجاد کردم. کجایی ای بنده من؟! به خودت بیا. متوجه این لحظه شو. بیدار شو، هشیار و بینا شو. بیا به این لحظه زیبا و دوست داشتنی، که من هر لحظه آن را برای تو زیبا خواهم کرد و به تو عشق خواهم داد و تو را بر تخت شاهی خواهم نشاند، اگر که با ما دوست باشی. دل تو را از هر همانیدگی پاک کرده و آینه خواهم کرد و به درجات بالا خواهم رسانید.

من از عدم زادم تو را، بر تخت بنهادم تو را
 آینه‌ای دادم تو را، باشد که با ما خو کنی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

برآمد شمس تبریزی، بزد تیغ
 زبان از تیغ او پولاد کردم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۰۲

پس از این همه ابیات زیبا، شمس تبریزی هر انسانی بالا خواهد آمد و آفتاب حضور در هر شخصی که با عشق به این ابیات توجه کرده باشد نمایان خواهد شد و مرکز ما فضای گشوده شده و رضا خواهد شد. آن گاه خداوند تیغ حضورش را بر جان این هم‌هویت‌شدگی‌هایمان خواهد زد و آنها را نابود خواهد کرد، آنها را نیست خواهد کرد، دیگر سلسله افکار پی‌درپی از بین خواهند رفت و ما در فضای این لحظه باقی خواهیم ماند و می‌توانیم طلوع شمس دین را در هر لحظه از درون احساس کرده و زیبایی بی‌آفرینیم و زبان حضور ما مانند تیغ پولادین سر هر من ذهنی چه در درون و چه در بیرون را خواهیم زد و ما قائم بر ذات خود خواهیم شد.

«قران کریم، سورہ اسرا (۱۷)، آیه ۱۱۰»

«قُلْ ادْعُوا اللَّهَ اَوْ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ. اَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى وَلَا تَجْهَرُ بِصَلٰتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيْلًا.»

«بگو: خداوند را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید (ذات یکتای او را خوانده اید).
نیکوترین نام‌ها (که این دو نام هم از آن‌هاست) فقط ویژه اوست و نماز خود را با صدای بلند و نیز با صدای
آهسته مخوان و میان این دو (صدا) راهی میانه بجوی.»

با تشکر و احترام

— حداد از کرج



خانم زهرا



با سلام،

چطور سخت‌رو باشیم؟

چون بدزدیم؟ چون حفیظ مخزن اوست
چون نباشم سخت‌رو؟ پشت من اوست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۳۸

یعنی آنقدر سخت‌رو بودن برای ما جزو بدیهیات هست که سخت‌رو نبودن مشابه دزدیدن از خزینه خداست. یعنی زمانی سخت‌رو بودن خود را از دست می‌دهیم که خود داریم از خزینه خدا چیزی می‌دزدیم. انرژی زنده زندگی را برداشته و به غم و رنجش تبدیل کرده‌ایم. از دیگران خواسته‌ایم به ما تأیید یا توجه دهند، آن‌ها نداده‌اند، آن‌گاه رنجیدیم. یعنی انرژی را از خزینه دزدیدیم و نمی‌دانیم این برای خداست. تا زمانی که این مال دزدیده را با فضاگشایی پس ندهیم، سخت‌رو نخواهیم شد و یا این که یک چیز مادی مثل زیبایی را به صورت صفت درآورده‌ایم و آن را به خود چسبانده‌ایم، غافل از این که این مال خزینه خداست. چطور می‌توانیم بدزدیم و چون که آفل است و هر لحظه در حال تغییر، ما هم فرو می‌ریزیم و دیگر نمی‌توانیم سخت‌رو باشیم.

هر که از خورشید باشد پشت گرم
سخت‌رو باشد، نه بیم او را، نه شرم
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۳۹

کسی که بداند:

خود ندارم هیچ، به سازد مرا
که ز وهم دارم است این صد عنا
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴

-عنا: رنج

دیگر فقط پشتش به خدا گرم است. می‌داند اگر پشتش به هرچه غیر خدا گرم باشد، آن موقع فقط دچار عنا و یا غم می‌شود. اگر ترس نباشد، شرم هم وجود ندارد. ما شرم داریم چون می‌ترسیم و می‌ترسیم چون شرم و حیای مصنوعی من‌ذهنی را داریم. برای این که این دو نباشند، باید پشتیبان داشته باشیم. هر چیزی به غیر فضای گشوده شده، آفل است و فرو می‌ریزد و ثابت نمی‌باشد.

ای دهنده قوت و تمکین و ثبات
خلق را زین بی ثباتی ده نجات
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۷

آنکه یک دم کم، دمی کامل بود
نیست معبود خلیل، اقل بود
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۹

فقط ثبات را باید از خود خدا بگیریم و آن هم در این لحظه صورت می گیرد.

هر پیمبر سخت‌رو بُد در جهان
یکسواره کوفت بر جیش شهان
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۴۱

این کار ممکن است ولی باید تنهایی به خیل شهان درونی و بیرونی با فضاگشایی حمله کنیم. چون که با ستیزه ذهنی هر لحظه آن‌ها را قوی‌تر می‌کنیم.

این شاهان همه کسانی هستند که ما به طور توهمی آن‌ها را دارای قدرت می‌دانیم. آیا قدرتی که خدا در این لحظه با فضاگشایی به ما می‌دهد بیشتر است یا قدرت یک توهین فردی در بیرون؟ هر فردی می‌تواند در بیرون هر کاری بکند، ولی آن حال درونی فقط در دست خودمان می‌باشد.

آیا با فضاگشایی به آن حس حقارت خودمان که من ذهنی تحمیل می‌کند حمله می‌کنیم، یا می‌گذاریم آن قدر قدرت بیابد که مانند شاهی تمام شئون بیرونی و درونی ما را در اختیار بگیرد؟ بدانیم این قدرت را ما به او می‌دهیم و کسی مسئول گرفتن قدرت از او نمی‌باشد جز خود ما با فضاگشایی.

رو نگردانید از ترس و غمی
یک تنه تنها بزد بر عالمی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۴۲

چه چیزی باعث می شود ما رو بگردانیم؟ ترس و غم! ترس از دست دادن و غم جای خالی آن!

ما حتی می ترسیم به رنجش های خود حمله کنیم، از ترس این که از جای خالی آن غم سراغمان بیاید. من ذهنی اینرسی دارد. می خواهد عادت های کهنه خود را ادامه دهد، چون این برایش آشناست. از تغییر می ترسد. حتی اگر به این قیمت باشد که تا ابد در سیاه چاله دردناک خود بماند.

این کار به تنهایی صورت می گیرد. ما می توانیم از ابیات مولانا و سخنان بزرگان استفاده کنیم، ولی روبه رو شدن با چالش ها کار شخصی و فردی است. آن لحظه لی مع الله وقت می باشد.

لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتَ بُوْدِ أَنْ دَمَ مَرَا
لَا يَسَعُ فِيهِ نَبِيٌّ مَجْتَبِي

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۰

سنگ باشد سخت‌رو و چشم‌شوخ
او نترسد از جهان پر کلوخ

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۴۳

باید مثل سنگ باشیم. سنگ چطور است؟

سنگ در ذات سفت و سخت است. او از چسبیدن همانیدگی‌ها به هم به وجود نیامده است. او درون مایه قوی‌ای دارد، از بادهای بیرونی نمی‌ترسد و این طور نیست که با حرف یک نفر یا رفتار فرد دیگر فرو بریزد و یا بالا برود.

یادمان باشد! اگر از حرف و یا رفتار فردی خوشحال می‌شویم، حتماً منتظر ناراحت شدن از حرف و رفتار فرد دیگر باشیم. شاید راحت‌تر باشد که خوشحالی من‌ذهنی را مشاهده کنیم و در برابر آن فضاگشایی کنیم تا در زمان حرف و رفتار ناخوشایند، فضاگشایی با روند ساده‌تری صورت بگیرد.

کآن کلوخ از خشت زن یک لخت شد
سنگ از صنع خدایی، سخت شد
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۴۴

اگر از نیروی فضاگشایی سخت شویم، اگر آن نیرو بزرگمان کند، هیچ نیرویی نمی تواند ما را و شخصیت خداگونه ما را تخریب کند. اگر من ذهنی ما و یا دیگران با افزودن همانیدگی ها به هم بزرگ شده اند و نیرو گرفته اند، این مانند نیروی خشت زن می باشد. کسی که خشت ها و چیزهای بی ارزش را کنار هم می گذارد که قابل فروریزش است.

با تکرار ابیات، فکر من ذهنی زفت را سست کنیم. از او در بی خودی حس بی ارزشی را بدزدیم و انرژی سرمایه گذاری در رنجش ها را آزاد کنیم، تا فکرمان به اهتزاز در بیاید و مانند سنگ قدرت، سرسختی و بی شرمی خدایی پیدا کنیم.
چطور؟!

تو سبب سازی و دانایی آن سلطان بین
آنچه ممکن نبود در کف او امکان بین
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۲

با تشکر،

-زهرا



خانم سوزان از شیراز



با سلام خدمت جناب آقای شهبازی و دوستان عشقی‌ام.

«موضوع: امتحان کردن خدا و تغییر دید»

قبل از آشنایی با برنامه گنج حضور هر لحظه خدا را امتحان می‌کردم، در اتفاقات بیرونی زندگی می‌خواستم، منتظر بودم اتفاقات عالم را خوب کنند، برای رسیدن به خواسته‌هایم از دیگران طلب دعا داشتم و با نذر و نیاز از خدای ذهنی توهمی امتحان می‌گرفتم.

در این امتحانات اکثراً نمره خدا صفر می‌شد. چراکه خواسته‌های ذهنی‌ام به انجام نمی‌رسید. دید ذهن کاملاً برعکس است. این ماییم که وظیفه داریم با همکاری با خرد کل از طریق فضاگشایی از این مرده‌تن رها شویم، یعنی ما هر لحظه در امتحانات خداوند آزموده می‌شویم.

بنده را کی زهره باشد کز فُضول
امتحانِ حق کند ای گنجِ گُل؟

–فُضول: فضولی و گستاخی

آن خدا را می رسد کو امتحان
پیش آرد هر دمی با بندگان

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۶۰ و ۳۶۱

و واکنش ما نسبت به اتفاقات که از فضای حضور بلند می شود یا از من ذهنی، شاهدهی عینی ست برای نمایش
درون ما در بیرون.

تا به ما، ما را نماید آشکار
که چه داریم از عقیده در سرار
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۲

-سرار: باطن، نهانخانه، دل یا مرکز انسان

با آرزوهایم، با خواسته‌هایم، با قضاوت‌هایم، با تغییر دادن دیگران، با توقع و توجه خواستن از همسر، با تغییر
فرزندم براساس خواسته‌های ذهنم و کلاً هماهنگی همه‌چیز و همه‌کس با عقل ناقص ذهنم، هر لحظه خدا را
امتحان می‌کردم. یکی از ابیات مولانا که در ابتدای کار روی خودم سبب تعجبم شد این بود:

آرزو بگذار تا رحم آیدش
آزمودی که چنین می‌بایدش
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۱

خواسته‌ها و آرزوهایت را رها کن تا خداوند بهت رحم کند؟!!

امتحان کردن خدا از «توهم ذهن» بلند می‌شود، از داشتن خدای ذهنی توهمی. اصلاً از خدا داشتن چیزی، از خدا خواستن چیزی، از بودن و استقرار در توهم.

از خدا غیر خدا را خواستن
ظن افزونی ست و گلی کاستن
- مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

سالیان درازی ما به من ذهنی توهمی خود از طریق القائنات جمع اعتبار دادیم و خود را من ذهنی دانستیم و رسیدن به خواسته‌هایش که در واقع توهم اندر توهم است را معتبر دانستیم. امتحان کردن خدا تمامی ندارد، مگر با عمل به این آیه:

«پروردگارت را پرستش کن، تا یقین تو را در رسد»
- قرآن کریم، سوره حجر، آیه ۹۹.

یعنی چه؟

برای عمل به این آیه که کلید رهایی از من ذهنی است، نیاز به تغییر دید لازم است.

دیده ما چون بسی علت دروست
رو فنا کن دید خود در دید دوست

دید ما را دید او نعم العوض
یابی اندر دید او کل غرض
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۹۲۱ و ۹۲۲

مولانا می‌فرماید: در دید ما که دید جسمی ذهنی ست بسیار ایراد وجود دارد. برای این که دیدت درست شود، باید این دید را در دید دوست فنا کنی. دید خود را در دید دوست فنا کنی؟ چگونه؟

دید ما دید خواستن، دید داشتن و دید قضاوت و خوب‌بود کردن است. این دید را با فضاگشایی در برابر همه اتفاقات، همه باورها، همه آدم‌ها و کلاً همه و همه چیز فنا کن تا از درون «یقین» یعنی حس آرامش و شادی، که هیچ ارتباطی به بیرون ندارد، را تجربه کنی. آن زمان است که با چنین تجربه‌ای و درک این که من واقعی‌ات، نه چیزی است که محیط بر من ذهنی‌ات است و آن من واقعی، بی‌نیاز از داشته‌ها شاد است، زور و اجباری باقی نمی‌ماند که بخواهی یا داشته باشی.

آنکه او مغلوب اندر لطف ماست
 نیست مضطرب، بلکه مختار و لاس
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۰۱

می بینی که با نخواستن هایت و با سکوتت، شادی و آزادی وسیع تر می شود ولی تجربه این چنینی زمان می برد و صبر می خواهد.
 زمانی که باشنده ذهنی هیجانی که با خواسته ها و آرزوهایش زنده و مستقر است و ما به عنوان زندگی به او آب می دهیم، این تجربه صورت نمی گیرد.
 تا زمانی که این باشنده هست، چون دید ظاهری دارد و این تجربیات را تجربه نمی کند، از این ها به اسم محرومیت نام می برد و اصلاً و ابداً حاضر نیست به قول خودش محرومیت بکشد.

اختیاری را نبودی چاشنی
گر نگشتی آخر او محو از منی
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۰۳

داشتن وجودی که مقایسه می کند، حسادت می کند، شکایت می کند، دعا می کند، نفرین می کند، همین «باشنده»،
همین «باشنده» نباید باشد.

چون ز زنده مرده بیرون می کند
نفس زنده سوی مرگی می تند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

خدای واقعی هر لحظه همین وجود توهمی را با اتفاقات می خواهد نابود کند و خودش را از این وجود توهمی جدا
سازد.

چون به من زنده شود این مُرده تن
جان من باشد که رو آرد به من
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۸

امتحان کردن خداوند بی شک و بی برو و برگرد، عواقب بدی به همراه دارد، چون با منظور آمدنِ ما تضاد
صددرصد دارد.

وسوسهٔ این امتحان، چون آمدت
بخت بد دان گآمد و گردن زدت
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۴

گفت: می‌دانم سبب این نیش را
می‌شناسم من گناه خویش را

من شکستم حرمت ایمان او
پس یمینم برد دادستان او

من شکستم عهد و، دانستم بدست
تا رسید آن شومی جرأت به دست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۶۸۷ تا ۱۶۸۹

تا زمانی که خدا را امتحان می‌کنیم، درواقع نه خود واقعی مان نه خدای واقعی را شناختیم.

گرچه از لذّات، بی تأثیر شد
 لذّتی بود او و لذّت گیر شد
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۰۵

لذت گیر شدن، اصل وجودی مان است، که شادی و آرامش را هم خودمان تجربه می کنیم و هم به تمام کائنات می بخشیم، نه خواهان لذت بردن و گدایی کردن از بیرون باشیم. امتحان نکردن خداوند با فنا شدن، یعنی من ذهنی را که نمی ارزد بدهیم تا به خود واقعی مان تبدیل شویم. فنا شدن در پی رضا صورت می گیرد و هر لحظه در رضا بودن، در تغییر دید حاصل می شود.

باعشق واحترام

-سوزان از شیراز



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید